



ضرورت اجتماعی گرافیک



حسین نوروزی

پژوهشگر حوزه مطالعات هنر

جامعه معاصر ایران درگیر مجموعه‌ای از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که هر روز بخشی از توان روانی و امید اجتماعی مردم را می‌فرساید. فشارهای معیشتی، محدودیت‌های فرهنگی و نبود چشم‌انداز روشن، فضایی سنگین ایجاد کرده که اغلب به کاهش انرژی جمعی و گسترش احساس بی‌تفاوتی منجر می‌شود. در چنین شرایطی، هنرهای تجسمی به‌ویژه گرافیک و دیزاین می‌توانند به‌عنوان ابزاری کارآمد برای بازآفرینی نشاط و پویایی جامعه عمل کنند. اهمیت این حوزه در آن است که برخلاف بسیاری از شاخه‌های هنری، با زندگی روزمره مردم پیوند مستقیم دارد. گرافیک در بسته‌بندی کالاها، تبلیغات محیطی، طراحی محصولات و حتی منظر شهری حضوری دائمی دارد و همین حضور همه‌جانبه، آن را به زبانی اجتماعی و روانی بدل کرده که می‌تواند کیفیت زیست شهری را ارتقا دهد. با وجود چنین ظرفیتی، بهره‌برداری از گرافیک در ایران امروز هنوز به‌درستی صورت نمی‌گیرد. کافی است نگاهی به سیمای شهرها بیندازیم؛ بیلبردهای شلوغ و بی‌نظم، تابلوهای تبلیغاتی پراکنده و رنگ‌آمیزی ناهماهنگ، چهره شهرها را به صحنه‌ای از آشفتگی بصری بدل کرده است. درحالی‌که در بسیاری از شهرهای پیشرفته، طراحی شهری بر اساس اصول هماهنگی بصری و هویت فرهنگی سامان می‌یابد، در ایران چنین مدیریت یکپارچه‌ای کمتر دیده می‌شود. نتیجه این وضعیت، فرسودگی روانی شهروندانی است که روزانه در معرض این آشفتگی قرار دارند و به‌جای نشاط و انرژی، احساس خستگی و دل‌زدگی دریافت می‌کنند. نبود نگاه فرهنگی به تبلیغات محیطی، چهره شهر را به فضایی بازاری و غیرهنری بدل کرده است. درحالی‌که می‌توانستند با گزینش پیام‌های الهام‌بخش یا حتی طراحی‌های هنری، حس تعلق و شادی را تقویت کنند. در ایران، اگر چه طراحان جوان و خلاق بسیاری در حال فعالیت‌اند و آثار ارزشمندی خلق کرده‌اند، اما همچنان بخش بزرگی از تولیدات با طراحی‌های کلیشه‌ای و بی‌کیفیت عرضه می‌شوند. این وضعیت نه‌تنها توان رقابت محصولات ایرانی در بازار جهانی را تضعیف می‌کند، بلکه در بازار داخلی نیز به‌معنای نادیده گرفتن شأن مصرف‌کننده است. محصولی که با طراحی سطحی ارائه می‌شود، پیام بی‌اهمیتی به مخاطب می‌دهد، حتی اگر کیفیت درونی آن بالا باشد. مروری بر تاریخ گرافیک در ایران نشان می‌دهد که این حوزه اغلب تحت‌تأثیر سیاست و اقتصاد قرار داشته و کمتر مجال بروز مستقل یافته است. از پوسترهای هنری و سینمایی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ تا تبلیغات تجاری دهه‌های اخیر، همواره نگاه ابزاری بر گرافیک غلبه داشته است. تلاش‌هایی مانند دیوارنگاری‌های شهری، پوسترهای فرهنگی یا جشنواره‌های هنری توانسته‌اند لحظاتی از خلاقیت و امید را به فضاهای عمومی تزریق کنند، اما این تجربه‌ها پراکنده بوده و به یک نظام پایدار منجر نشده است. در بسیاری موارد نیز این فعالیت‌ها صرفاً به پروژه‌های نمادین محدود شده و نتوانسته‌اند تأثیر ماندگار در سیمای شهر یا زندگی روزمره مردم بر جای گذارند. اهمیت گرافیک در ایجاد نشاط اجتماعی ریشه در خصلت بصری انسان دارد. تصاویر، رنگ‌ها و فرم‌ها تأثیری مستقیم و ناخودآگاه بر روان می‌گذارند. همان‌طور که آشفتگی بصری می‌تواند اضطراب و افسردگی ایجاد کند، هماهنگی رنگ‌ها طراحی زیبا می‌تواند احساس امید، آرامش و انگیزه جمعی را تقویت کند. به بیان دیگر، هر پوستر، بسته‌بندی یا بیلبرد حامل نوعی پیام روانی است که بر رفتار اجتماعی اثر می‌گذارد و می‌تواند انرژی جمعی را بازتولید کند یا برعکس، آن را تخریب نماید. برای بهره‌گیری درست از این ظرفیت، چند اقدام کلیدی ضروری است. نخست، ایجاد مدیریت یکپارچه دیزاین شهری که بتواند هماهنگی بصری را به شهرها بازگرداند. دوم، حمایت ساختاری از طراحان گرافیک ایجاد پسترهای مناسب برای خلاقیت حرفه‌ای آنان. سوم، توجه جدی به طراحی بسته‌بندی محصولات داخلی به‌عنوان نشانه‌ای از احترام به مخاطب و ارزش‌گذاری بر تجربه مصرف‌کننده. چهارم، استفاده هوشمندانه از تبلیغات محیطی برای ترکیب پیام‌های تجاری با ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی. این اقدامات می‌توانند به‌تدریج سیمای شهرها را به فضایی دلپذیرتر بدل کنند و نقش هنر را در زندگی روزمره پررنگ‌تر سازند.

درنهایت باید تأکید کرد که گرافیک و دیزاین در ایران امروز نه تجملی هنری، بلکه ضرورتی اجتماعی‌اند. این حوزه می‌تواند چهره شهرها را متحول کند، خستگی بصری و روانی شهروندان را کاهش دهد و جامعه‌ای خستنا را به امیدو حرکت بازگرداند. تحقق این چشم‌انداز تنها زمانی ممکن خواهد بود که نگاه ما به گرافیک تغییر کند؛ از ابزاری صرف برای فروش به زبانی برای زندگی بهتر و آینده‌ای پویاتر. اگر هنرهای تجسمی، و به‌طور خاص گرافیک و دیزاین، جایگاه شایسته خود را در برنامه‌ریزی شهری و اقتصادی بیابند، آنگاه می‌توان امیدوار بود که نشاط و خلاقیت به بخشی پایدار از زندگی جمعی در ایران بدل شود.

استعمار همیشه شر است

استعمار و توتالیتاریسم تجلیات مدرن بیماری روم باستان هستند که ایدئولوژی‌های بنیادی غرب را آلوده کرده‌اند



معرفی کتاب

در باب استعمار

نویسنده: سیمون وی
مترجم: بهزاد حسین‌زاده
انتشارات: نشر نیلوفر
قیمت: ۲۵۵ هزار تومان



مسعود شاه‌حسینی

خبرنگار گروه فرهنگ

مطرح می‌کند که پیشرفت که در غرب ایدئولوژی غالب است، ریشه در تبانی مسیحیت و امپراتوری روم در قرن چهارم دارد. او الگوی رومی گسترش وحشیانه و توسعه سرزمینی و تمدنی را در مقابل الگوی یونانی قرار می‌دهد که گرایش به خوداندیشی و تعادل دارد. از نظر وی، استعمار و توتالیتاریسم از وجهی درست تجلیات مدرن بیماری روم باستان هستند که ایدئولوژی‌های بنیادی غرب را آلوده کرده‌اند. او تاریخ سقوط اخلاقی غرب و به‌تبع آن جهان راذیل همین مفهوم صورت‌بندی می‌کند.

فلاکت زدگی معنوی مستعمرها

وی بر این باور بود که تمام سیستم‌ها، از سرمایه‌داری در کارخانه تا فاشیسم و استعمار، تجلیات «ریشه‌کن‌شدگی» هستند؛ وضعیتی که وی آن را بیماری حاد تمدن‌های استعماری می‌دانست. توضیح اینکه ریشه‌کن‌شدگی، وضعیتی است که احساس اعجاب در برابر پیشرفت‌های تکنیکی غرب اذهان را چنان به اسارت درمی‌آورد که ملت‌های دریند، هویت، ارتباطات انسانی، تجارت و سنن هزاران ساله خود و در یک کلام تاریخ خود را به پای مظاهر تمدنی و نظام فکری غرب قربانی می‌کنند؛ نوعی فلاکت‌زدگی معنوی که به‌باور سیمون وی، مسئولیت اخلاقی‌اش بر دوش استعمارگران است. وی معتقد است که این ریشه‌کن‌شدگی، همان‌طور که در میان بردگان عبری در گذشته، سپس در میان مردمان فلسطین رخ داده، همانند بیماری مسری با خاصیت انتقال نسلی، خشونت‌های جدیدار تغذیه می‌کند.

از نظر وی، رهایی واقعی مستعمرات نه با اعطای حقوق شهروندی، بلکه با ایجاد یک چارچوب اخلاقی مبتنی بر الزامات دوجانبه به‌دست می‌آید. این رویکرد، او را از بسیاری از لیبرال‌های معاصرش متمایز می‌کند که بر اعطای حقوق به‌عنوان راه‌حل نهایی تأکید داشتند.

دو فصل آخر در باب استعمار، در خشان‌ترین بخش‌های کتاب هستند و سیمون وی با بلوغ‌ترین بیان و نفوذترین درون‌مایه، اندیشه‌هایش را مطرح می‌کند. به‌خصوص در فصل متعجبی از نیاز به ریشه‌ها، ایده‌های خود درباره ریشه‌کنی، تعهد و تاریخ را با هم ترکیب می‌کند. استدلال سیمون وی این است که اگر فرانسه به اقدامات استعماری خود ادامه دهد قادر نخواهد بود، به‌عنوان یک ملت ریشه بگیرد. کلام آخر سیمون وی این است که استعمار همیشه شر است، چراکه همیشه با غلبه نظامی و نابودی فرهنگ‌های اصیل به کام خود می‌رسد.

درباره انسانیت‌زدایی از فلسطینی‌ها

اندیشه سیمون وی در سال‌های اخیر در حوزه‌های مختلفی مانند نظریه پساستعماری، فمینیسم و نظریه انتقادی، دوباره مورد توجه قرار گرفته‌اند. دیدگاه‌های او به‌عنوان یکی از پیشگامان نظریه پساستعماری مدرن پذیرفته شد، به‌ویژه در کانون تلاش‌های فکری پژوهشگرانی قرار گرفته که سعی در تبارشناسی انسانیت‌زدایی ارتش اسرائیل از فلسطینیان دارند. این نظام فکری و در کانون آن مفهوم ریشه‌کن‌شدگی با تحقیقات فعلی درباره ترومای بین‌نسلی نیز همخوانی دارد. اینکه ایدئولوژی استعمار، افراد را به گونه‌ای شرطی می‌کند که خشونت استعماری را عادی‌سازی و مشروعیت می‌بخشند. خواندن این کتاب و تحلیل‌های وی از ارتباط میان خشونت استعماری و توتالیتاریسم، به‌عنوان یک نقد ریشه‌ای و بنیادین از قدرت مدرن به علاقمندان به این مباحث توصیه می‌شود.

کتاب «در باب استعمار» نوشته سیمون وی، اخیراً با ترجمه بهزاد حسین‌زاده به بازار عرضه شده است. این کتاب مجموعه‌ای از مقالات و نامه‌هایی است که وی طی سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۳ درباره وضعیت استعماری فرانسه نوشته و ۶۰ سال پس از مرگ‌اش، در سال ۲۰۰۳ منتشر شد. وی در این کتاب با رویکردی پدیدارشناسانه این ایده را با خوانندگان خود در میان می‌گذارد که استعمار نه‌فقط مستعمره‌ها را نابود نمی‌کند، بلکه استعمارگران را نیز از انسانیت تهی می‌سازد و آن‌ها را در مسابقه‌ای بی‌انتهای برای قدرت و تسلط گرفتار می‌کند.

این نقد بنیادین سیمون وی بیش از اینکه موضع‌گیری‌ای سیاسی باشد، تجلی عملی و کاربردی عمیق‌ترین مفاهیم نظام فکری و فلسفی‌اش است. او پس از مشاهده خشونت استعماری فرانسه در واقعه «این‌بای» در سال ۱۹۳۱، چشمان تیزبین خود را بر واقعیت استعمار دوخت و کتاب «در باب استعمار» نیز چکیده همه مشاهداتی است که وی در طول چنددهه به‌دست آورده بود. چارچوب نظریه متفاوت سیمون وی درباره استعمار این است: «استعمار ریشه اصلی بسیاری از بیماری‌های تمدن مدرن است.» وی زمانی که در قید حیات بود، همواره تأکید می‌کرد استعمار مبرترین مسئله بشر است و به لحاظ تاریخی، مهم‌ترین پدیده.

تجربه پدیدارشناسانه تحلیل استعمار

نقد سیمون وی از استعمار بر پایه‌ای از مفاهیم فلسفی عمیق و به‌هم پیوسته بنا شده که در لایه‌ای از اخلاق گرایی پیچیده شده است. او در طول دوران کوتاه زندگانی‌اش (۴۴ سال) به‌صورت ناشناس در کارخانه کارگری کرد و در جنگ داخلی اسپانیا نیز حضور یافت تا به قول خودش از نزدیک شاهد شی‌شدگی انسان و تحمل تحقیر در برابر الزامات تولید باشد. همین تجربه پدیدارشناسانه‌ای از ستم و تغییر وجودی انسانی به موجودی ماشین‌گونه، پایه‌های نظام فکری او را چنان مستحکم کرد که بعدها از آن در مقیاس بزرگ‌تر برای تحلیل توتالیتاریسم و فاشیسم نیز استفاده کرد. تا آنجا که آلبر کامو، از او به‌عنوان «شورش» شایسته‌ستایش یاد کرد و هانا آرنت نیز به تجرید تحلیلی بی‌طرفانه او از کار پرداخت.

در مرکز تحلیل سیمون وی، دو مفهوم تعیین‌کننده‌اند: «نیرو» و «ریشه‌کن‌شدگی». او مفهوم نیرو را از افسانه‌های یونانی وام می‌گیرد. نیرو از نظر سیمون وی، چیزی است که هرکسی که تحت‌تأثیر آن قرار گیرد، به چیز دیگری تبدیل می‌شود. حتی انسان را نیز به یک شیء بی‌جان تبدیل می‌کند. از نظر وی، استعمار دقیقاً همین فرآیند را در مقیاس جمعی و به‌صورتی نامحدود به کار می‌گیرد؛ یعنی ابتدا مردمان مستعمر را برده، سپس به گوشت دم‌توپ تبدیل می‌کند. وضعیتیت که انسان از جایگاه خود به‌عنوان یک فاعل اخلاقی به ایزه یا آن‌طور که وی نوشته، به «جسد» تبدیل می‌شود. مقاله «مرکاش» را درسی در غارت؛ نمونه‌ای قوی از این تحلیل است. سیمون وی در این مقاله با بازتعریف دزدی این ایده را مطرح می‌کند که جنایت واقعی استعمار، صرفاً سرقت زمین یا منابع نیست، بلکه انحطاط اخلاقی در وجود خود استعمارگر است؛ یعنی استعمارگر با عمل دزدی، همان دم که خلأ خود را پُر می‌کند، انسانیت دیگری را از بین می‌برد.

از وجهی دیگر، این نقد جز اینکه تاریخی باشد، الهیاتی هم محسوب می‌شود. سیمون وی این استدلال بحث‌برانگیز را

زمینه‌ساز تغییرات عمیق اجتماعی شود. از دیدگاه او، بدون آموزش و فرهنگ‌سازی، حتی بهترین ساختارهای سیاسی نیز نمی‌توانند آزادی حقیقی را تضمین کنند.

نقد جنبش‌های انقلابی و ایدئولوژی‌ها

یکی از بخش‌های مهم این کتاب، نقد دقیق سیمون وی به جنبش‌های انقلابی و مسیر آنهاست. او این پرسش را مطرح می‌کند که آیا انقلاب‌ها واقعاً به آزادی و عدالت می‌انجامد یا اینکه به‌شکل دیگری از استبداد و سرکوب تبدیل می‌شوند؟ او استدلال می‌کند که بسیاری از این جنبش‌ها در رسیدگی به ساختارهای عمیق‌تر قدرت ناکام می‌مانند و بدون تحولات اساسی در آگاهی انسان و ساختارهای اجتماعی، انقلاب‌ها صرفاً چرخه‌ای از سرکوب را تداوم می‌بخشند. در بخش دیگری، او ایدئولوژی‌های مختلف سیاسی مانند مارکسیسم، فاشیسم، تکنوکراسی و رژیم‌های توتالیتر را نقد می‌کند و نشان می‌دهد که اگر چه این نظام‌ها با شعارهای عدالت، برابری و آزادی آغاز می‌شوند، در عمل به‌دلیل کنترل شدید بر اراده و ذهن انسان، ناکام مانده و آزادی حقیقی را محقق نمی‌کنند. به‌نظر او، تغییر ساختاری واقعی بدون تحول در آگاهی و ارزش‌های انسانی ممکن نیست.

تأکید بر دیالکتیک فرد و جامعه

یکی از ویژگی‌های مهم این اثر، تأکید بر دیالکتیک میان فرد و جامعه است. سیمون وی معتقد است که آزادی فردی و عدالت اجتماعی نمی‌توانند از هم جدا شوند و هر فرمی از تلاش برای تحقق آزادی باید همزمان با توجه به منافع جمعی و نیازهای جامعه باشد. این نگاه دیالکتیکی، کتاب را به منبعی مهم برای درک درک تعادل ظریف میان حقوق فردی و مسئولیت‌های اجتماعی تبدیل می‌کند. در نهایت «آزادی و سرکوب» به خواننده این امکان را می‌دهد که مفهوم آزادی را نه به‌عنوان یک وضعیت ثابت، بلکه به‌عنوان یک پروژه مداوم در زندگی فردی و اجتماعی ببیند؛ پروژه‌ای که نیازمند تلاش مستمر، خودآگاهی و پذیرش مسئولیت است. این اثر طوری نوشته شده که فراتر از یک کتاب فلسفی، به راهنمای عملی برای کسانی تبدیل شود که می‌خواهند در دنیای معاصر نقشی فعال در شکل‌دهی به آینده‌ای آزاد و عادلانه ایفا کنند. این کتاب برای هرکسی که به درک بهتر مفاهیم قدرت، کرامت انسانی و فلسفه سیاسی علاقه دارد، منبعی ارزشمند و الهام‌بخش است. خواندن این کتاب، فرصتی برای بازاندیشی در باب نقش فرد و جامعه در تحقق آزادی واقعی و مبارزه با سرکوب فراهم می‌کند. مترجم کتاب، بهزاد حسین‌زاده، با دقت و ظرافت توانسته است مفاهیم پیچیده و عمیق فلسفی سیمون وی را به زبان فارسی منتقل کند. این ترجمه هنرمندانه، درک کتاب را برای مخاطبان فارسی‌زبان، به‌ویژه دانشجویان فلسفه سیاسی، علوم اجتماعی، فعالان حقوق بشر و علاقه‌مندان به مسائل قدرت و آزادی تسهیل کرده است. این کتاب ۲۲۰ صفحه‌ای که نشر نی آن را در سال ۱۴۰۳ منتشر کرده است، خواننده را به تفکری عمیق درباره پیچیدگی‌های جامعه و مناسبات قدرت و سرکوب وادار می‌کند. کتاب او تأکیدی است بر ضرورت تحول درونی به‌عنوان شرط اساسی رهایی از زنجیرهای سرکوب.

زندگی یک بحث روان‌شناختی است درحالی‌که خوبی زندگی یک بحث اخلاقی است زیرا لذت‌بردن یک بحث فردی است و هر کس در خوشی یا ناخوشی، خودش لذت می‌برد یا بر درد ورنجش افزوده می‌شود. درحالی‌که خوبی زندگی به‌افزایش یا کاهش درد ورنج دیگران اشاره دارد» و نیز «خوبی زندگی مهم‌تر از خوشی آن است. یعنی معتقدم، انسان اگر درد ورنجی بر انسان‌ها نیفزاید و درد ورنج ایشان را کاهش دهد، حتی اگر به قیمت افزودن درد ورنج به خودش باشد، ارزشمند است، یعنی خوبی‌های اخلاقی مقدم بر خوشی‌های روان‌شناختی‌اند.»

گرایش‌های طبیعی خودمحور در انسان

به‌زعم نویسندگان این گرایش‌های طبیعی خودمحور عبارتند از: ۱- جهت‌گیری حافظه: «فراموش کردن» شواهد مبطل و «به‌یادآوردن» شواهد مؤید تفکر ما. ۲- نزدیک‌بینی: مطلق‌اندیشی از دیدگاهی بسیار محدود؛ همین است و جز این نیز نیست. ۳- خودمحقق‌بینی: حقیقت، تنها نزد ماست. ۴- دورویی: ندیدن تناقض‌های موجود میان ادعا و عمل؛ نیز میان معیارهایی که در مورد خود به کار می‌بریم با معیارهایی که دیگران را قضاوت می‌کنیم. ۵- ساده‌انگاری: ندیدن پیچیدگی‌های واقعی و مهم در جهان و تلاش برای تأیید باورهای خود بانگرش‌هایی بسط به‌پدیده‌ها. ۶- کوری: بی‌توجهی به حقایق و شواهد متناقض با باورها و ارزش‌های مطلوب ما. ۷- شتاب‌زدگی: تعمیم‌های غلوآمیز و عجولانه احساسات و تجربه‌ها به کل واقعیت و فهم کلیت پدیده‌ها در پرتوی یک یا چند تجربه و مشاهده محدود و ۸- مهملی: ندیدن و نپذیرفتن نتایج مهمل منتج از تفکر مان.

لزوم تفکیک اخلاق از عرف، مذهب و قانون

ازجمله دیگر ایده‌های مهم نویسندگان کتاب، یکی هم این است که بر لزوم تفکیک اخلاق از سایر حوزه‌های فکری مانند عرف اجتماعی، مذهب، سیاست و قانون پافشاری می‌کنند و معتقدند که پرش‌های مذهبی، عرفی و قانونی، پرسش‌های واگرایانه هستند که تفاوت در فرهنگ و عقیده را بازتاب می‌دهند، حال آن‌که پرش‌های اخلاقی در پی یافتن اصولی برای انسان‌ها فارغ از چنین تمایزاتی هستند. پس اگر چه برخی به‌اشتباه گمان می‌کنند «هر سنت و رویه‌ای در هر دستگاه مذهبی لزوماً اخلاقی است؛ هر قاعده اجتماعی لزوماً الاجراست و هر قانونی اخلاقاً موجه است»، اما «مهارت یافتن در استدلال اخلاقی یعنی پروردن وجدانی که تابع تفاوت‌ها و فرارووندهای عرف‌های اجتماعی، نظام‌های یزدان‌شناختی، یا قوانین غیراخلاقی نباشد» و بتواند میان پاسخ‌های اخلاقی، شبه اخلاقی و غیراخلاقی تمایز قائل شود.